

شیوه خاص حافظ *

منوچهر مرتضوی

بحث و تحقیق درباره گوینده‌ای چون حافظ که نام و اشتها و احترام و افتخارش پای از حدود شعر و شاعری فراتر گذاشته است و به مرزهای افسانه و سنت پیوسته و جستجوی عناصر حقیقی توفیق و نبوغ چنین گوینده‌ای، در میان هاله تقدس و احترامی که زاینده قرون و اعصار و توجه عاشقانه نسلهای مردم ایران است، بس دشوار می‌نماید.

هنگامی که نام حافظ به میان می‌آید عرفان و اعجاز با این نام همگام است و ذهن مباحثان و معاشران مجلس ناخود آگاه خود را با لسان الغیب روبرو می‌یابد و در واقع آنچه درباره خواهشیراز می‌اندیشیم و می‌گوییم تنها حاصل پژوهش در متن مشخص دیوان وی نیست بلکه برداشتی است مجذوبانه که از پیوند جاودانی روح ایرانی با دیوان حافظ و داوری قرون درباره حافظ نشأت یافته است. به عبارت دیگر آنچه محقق ایرانی در این باره می‌نویسد و می‌گوید از تلقین لسان الغیب نشان دارد و در قضاوت وی « تمجید بجا و داوری رسای حافظ درباره خود » نهفته است:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

سخن شناس نه ای جان من خطا اینجاست

* متن خطابه‌ای که در فروردین ماه ۱۳۵۰ به مناسبت برگزاری کنفرانس سعدی و حافظ در شیراز ایراد شده است.

در اندرون من خسته دل ندانم کیست
 که من خموشم و او در فغان و درغوغاست
 غزل گفتمی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ
 که بر نظم تو افشاند فلک عقد نریا را
 شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد
 دفتر نسرین و گل را زینت اوراق بود
 حافظ از معتقدانست گرامی دارش
 زانکه بخشایش بس روح مکرم با اوست
 همچو حافظ بر غم مدعیان
 شعر رندانسه گفتم هوس است
 ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه
 که لطف طبع و سخن گفتن دری داند
 حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود
 با مدعی نزاع و محاکا چه حاجتست

آنچه درباره دشواری تحقیق گفته شد نباید موجب بدگمانی بشود
 و این تصور پیش آید که اعتبار و اهمیت حافظ از نام و اشتها او سرچشمه
 گرفته و ارزشهای دیوان حافظ در نظر ما ایرانیان از دلبستگی سنتی و
 توجه عاطفی نشأت یافته است. بلکه بالعکس اگر هم چنین گمانی مطرح
 باشد باید منشأ «شان ذهنی» حافظ را در «ارزشهای عینی» اشعار او
 جستجو کرد و عناصر اصلی را که موجب توجه عاطفی جامعه ایرانی در
 اعصار متوالی و مسحوریت روح ایرانی نسبت به این جادوگر سخن شده
 است کشف نمود.

ولی این مشکل مطرح است که به همان اندازه که شناخت ارزشهای کلتی و جوهری در مورد شاهکارهای بزرگ ادبی و هنری نظیر اشعار حافظ اهمیت دارد جستجوی علل و عواملی که این ارزشهای کلی را ایجاد کرده است بی‌ثمر و چه بسا گمراه‌کننده خواهد بود. زیرا حاصل پژوهش ما درباره علل و عناصر ایجادکننده ارزش اثرهای بزرگ بی‌تردید ناشی از سلیقه شخصی و حاکی از حیطه دید و توجه محدود ما در زمینه نامحدود آفرینش هنری است و به همین علت حتی رعایت کلیه عوامل و عناصری که محققان درباره ارزش يك شاهکار برشمرده‌اند کافی برای ایجاد اثری مشابه نمی‌تواند باشد. کوشش ناموفق مقلدان شاهنامه فردوسی و مثنوی مولوی و گلستان سعدی و غزلیات حافظ که گاهی در نهایت دانایی و توانایی و با رعایت کلیه شرایط ظاهری و مختصات سبکی صورت پذیرفته و هیچ نتیجه‌ای جز ارائه تصویری بی‌روح از این شاهکارها نبخشیده است گواهی راستین بر صدق این مطلب است و نشان میدهد:

لطیفه‌ای است نهانی که عشق ازو خیزد

که نام آن نه لب لعل و خط زنگار است

ما میخواهیم بدانیم حافظ چرا حافظ شده است، و ناچار بجای اینکه از تحلیل و ارزیابی يك اثر بسوی قضاوت نهائی و «تعیین قدر و ارزش اثر» پیش برویم غالباً از «ارزش تعیین شده اثر» برای بررسی علل آن استمداد می‌کنیم. چنین بررسیهایی همان اندازه ارزش و اعتبار دارد که علم کلام (در مفهوم کلی آن) در تثبیت استدلالی و تشریح عقلی اصول ما بعدالطبیعی ادیان و آیین‌های الهی داشته است.

منظور این است که در هر شاهکار بزرگی گذشته از لب لعل و خط

زنگاری و موی و میان مسلماً « لطیفه‌ای نهانی » و « آنی » نهفته است که آن را « روح اثر » می‌نامیم و این « روح » همان چیزی است که شاهکاری را بر ذوق و اندیشهٔ يك ملت و فرهنگ ملی يك سرزمین در قرون و اعصار تحمیل میکند و بر زبان و شعر و هنر در قرون و اعصار حکومت می‌بخشد و علل این مقبولیت را نباید تنها در شرایط داخلی آن شاهکارها جستجو کرد بلکه برای شناخت چنین حکومت و سلطنتی گذشته از ارزش ماهوی شاهکار از چند عامل مهم و کلّی باید نام برد که مهمترین آنها عبارت است از « انطباق روح اثر با روح و ذوق و عواطف نا آگاه قومی » و « پاسخگویی به امیال سرکوفته و آرمانهای تاریخی (نه امیال و آرمانهای روز) » و « ظهور اثر در زمانی مناسب که شرایط تأثر و پذیرش اجتماعی فراهم است » و « تحصیل ارزش سنتی و خوگری نسلها با اثر در اعصار مختلف » و « قرار گرفتن تدریجی در ردیف موارث ملّی مقدّس و مورد تعصّب » .

تشخیص این نکته دشوار نیست که دیوان حافظ در مسیر تولد و ادامهٔ حیات خود از همهٔ این عوامل و شرایط حدّا کثر برخوردار بوده داشته است . بنابراین در مقام توجه به ارزش و اعتبار این شاهکار بزرگ ایرانی باید کلیهٔ عوامل و شرایط داخلی و خارجی مورد بررسی قرار بگیرد و نباید انتظار داشت تنها با بررسی ارزشهای عینی و ذاتی دیوان حافظ دلائلی که برای توجیه این همه اشتها و اعتبار کافی باشد بدست آید .

شارحان دیوان خواجه و همچنین پژوهندگانی که در روزگار ما دربارهٔ اشعار حافظ تحقیق کرده‌اند تا آنجا که بنده آگاهی دارد اولاً مکتب معنوی یعنی ماهیت عرفانی و اخلاقی و فکری اشعار حافظ و ثانیاً مصطلحات

و اجزاء آن را مورد توجه قرار داده‌اند. این روش برای شناساندن بدایع تجارب ذوقی و فلسفی و عرفانی در ادبیات ایران و مفردات شعر عرفانی می‌تواند سودمند باشد ولی گمان نمی‌رود بررسی مفاهیم و مضامینی از قبیل «بارامانت» و «جام جهان نما بودن دل» و «طفیل هستی عشق بودن عالم و آدم» و «مسأله پیرمغان و لزوم متابعت کورکورانه مرید از مراد» و «پاک بینی و پاک نظری» و «اعتقاد به جبر و برمن و تو در اختیار بسته بودن» و «سرّ یار با اغیار نگفتن» و «پرده نگاه داشتن و عیب پوشی» و «جمال پرستی» از یک سوی و تحقیق واژه‌ها و مصطلحاتی از قبیل «جام جم» و «قلندر» و «رند» و «ملامتیه» و «هفت مرحله سلوک» از سوی دیگر، سودی خاص و قابل توجه از لحاظ حافظ‌شناسی داشته باشد زیرا مسائل و مفاهیمی از آن قبیل مورد توجه دیگر شاعران هم بوده است و مصطلحاتی از این قبیل نیز به حافظ اختصاص ندارد و جزو مصطلحات عادی تصوف اسلامی و عرفان ایرانی بشمار می‌رود.

هنر شاعری حافظ در بکار بردن این و آن مضمون و مفهوم نیست بلکه در شیوه خاص بیان و طرز ارائه مطلب است. شاید مایه باده حافظ نیز چون دیگر باده‌های کهن از خون رزان باشد ولی افیون هوشربایی که دست نبوغ وی در این باده افکنده باده‌ای ممتاز از دیگر باده‌ها به وجود آورده است. عروسان سخن را موی و میان و لب لعل و خط زنگاری و دیگر مظاهر حسن هست ولی عروس سخن‌خواجه را آن «صد نکته غیر حسن» و آن «لطیفه نهانی» جمالی دیگر بخشیده و مقبول طبع مردم صاحب نظر ساخته است.

شاید بتوان از «ابهام» و «تناسب لفظی و معنوی» و «رمز پردازی یا سمبولیسم» و «لحن طنز و عناد» به عنوان مهمترین عوامل و عناصر شیوه خاص حافظ یادکرد، ولی باید در نظر داشت که مفهوم این عوامل در دیوان حافظ با مفهوم عادی آنها متفاوت است و مثلاً ابهام که یکی از اساسی‌ترین مایه‌های شعری حافظ به شمار می‌رود در دست توانای خواجه به وسیله‌ای رساتر و شایسته‌تر از آنچه در کتابهای بدیع و صنایع شعری زیر عنوان «ابهام و توریه و تخیل» آمده است تبدیل می‌گردد.

اگرچه هر یک از وسایل و عوامل مذکور شیوه‌ای مشخص و وسیله‌ای معین در دستگاه سخنوری خواجه شیراز محسوب می‌شود ولی شاید برای مجموع آنها در قالب «شیوه خاص حافظ» بتوان وظیفه و ارزشی واحد در نظر گرفت و آن وظیفه و ارزش واحد را می‌توان تقریباً در «تأمین ظرفیت نامتناهی مفهومی» و «ایجاد زمینه نامحدود احساس و تخیل» خلاصه کرد.

در بهره‌مندی از شاهکارهای هنری (اعم از هنرهای صوری و صوتی) هر چه تأثر و احساس ژرفتر و دامنه تخیل وسیعتر باشد بهره‌مندی و مجذوبیت و مسحوریت بیننده و شنونده بیشتر است و بین این کیفیت (وسعت دامنه تخیل و عمق تأثر) و ظرفیت و ابهام شاهکار نسبت مستقیم وجود دارد، یعنی به همان اندازه که ظرفیت احساسی و مفهومی اثر هنری مثلاً شعر وسیعتر و ابهام اجزاء آن بیشتر باشد دامنه تخیل و احساس خواننده و شنونده پهناورتر و ارزش و جاذبیت و تأثیر شعر عمیق‌تر خواهد بود.

سنجش شعر حافظ با شعر دیگر سخنوران بزرگ وجود چنین مزیتی را در اشعار حافظ ثابت می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه در وزن

و قالب واحد و باکلماتی بظاهر یکسان با توجه به ظرفیت متفاوت کلام امکان دارد مضمونی زیبا و دلانگیز ولی محدود یا زمینه‌ای خیال‌انگیز و تخیلی نامحدود به وجود آید.

چنانکه اشاره کردیم توفیق حافظ شیراز در این مورد از پر تو شیوه خاص^۱ وی و این شیوه خاص^۲ از نبوغ خدا داد در تبسّع ایهام و رمزپردازی و تناسب لفظی و معنوی و لحن طنز آلود گفتار حاصل شده است.

ایهام را چنین تعریف کرده‌اند که دبیر یا شاعر در نثر یا در نظم الفاظی بکار برد که آن لفظ را دو معنی باشد یکی قریب و دیگر غریب و چون سامع آن الفاظ بشنود حالی خاطرش به معنی قریب رود و مراد از آن لفظ خود معنی غریب بود. ایهام و توریه در مدارك بدیعی و کتابهای محاسن کلام مخصوص به لفظ است در حالیکه ایهام در دیوان خواجه لفظ و معنی هر دو را در بر می‌گیرد و دامنه‌اش تا مفهوم و معنی تمام بیت به وساطت توریه لفظی یا بی آن وسعت می‌یابد و توجه به این نکته نیز لازم است که پایه ایهام مذکور در کتب بدیعی نومعنین بودن لفظ است ولی در شعر حافظ علاوه بر دو معنی داشتن لفظ، تجانس حروف و شباهت لفظی و مناسبات اشتقاقی و استدراکات معانی و بیانی و توجیهات مختلف دستوری نیز موجب توریه و اساس ایهام واقع می‌شوند. از لحاظ معنی قریب و بعید نیز در دیوان خواجه همیشه آنچنان نیست که لفظی در بیتی دو معنی داشته باشد یکی قریب غیر مقصود و دیگری بعید مقصود، بلکه گاهی معنی قریب معنی اصلی شعر به شمار می‌رود و معنی غریب نیز به کمک قرائن و مناسبات به موازات معنی اصلی ایهاماً از بیت استنباط می‌شود و گاهی معنی قریب معنی غیر مقصود و ایهامی و معنی غریب معنی اصلی و مقصود

است و زمانی مفاهیم قریب و بعید هر دو جامه‌ای است بر قامت شعر دوخته و هیچیک از دیگری (از لحاظ معنی مقصود بودن) ممتاز نیست و مواردی نیز پیش می‌آید که از يك لفظ یا تمام بیت در نظر اول دو معنی و مفهوم استنباط می‌شود و هر دو مفهوم از لحاظ قرب و غرابت یکسان است و به هر دو اعتبار معنی شعر صحیح و فصیح می‌باشد.

معنی واقعی و لطف مضمون شعر حافظ موقعی ظاهر می‌شود که اصل و ایهامات را باهم دریا بیم و مفهوم ایهامی خود مکمل معنی اصلی و گاهی جزء لاینفک کل معنی مقصود است. ایهام صنعت طبیعی حافظ و پیرایه خدا داد شعر اوست و چون از تکلف و عمد عاری و دور است خواننده شعر حافظ غالباً لطف ایهامات شعر او را درمی‌یابد و از آن لذت می‌برد بی آنکه قادر به درک کیفیت و تشریح آن باشد.

ظاهر آ کمتر بیتی در دیوان حافظ خالی از ایهام است. بنابراین محض تبرک بی هیچ انتخابی بیتی چند از اشعار سرشار از ایهام خواهی را ذکر می‌کنیم:

آن نافه مراد که میخواستم ز بخت

درچین زلف آن بت مشکین کلاله بود

خوش بود لب آب و گل و سبزه و سرین

افسوس که آن گنج روان رهگذری بود

حافظ مفلس اگر قلب دلش کرد نثار

مکنش عیب که بر نقد روان قادر نیست

از دیده خون دل همه بر روی ما رود

بر روی ما ز دیده چه گویم چه‌ها رود

ما در درون سینه هوایی نهفته‌ایم
 برباد اگر رود دل ما زان هوا رود
 ما را به آب دیده شب و روز ماجراست
 زان رهگذر که بر سر کویش چرا رود

اشکم احرام طواف حرمت می‌بندد
 گر چه از خون دل ریش دمی ظاهر نیست

دی در گذار بود و نظر سوی ما نکرد
 بیچاره دل که هیچ ندید از گذار عمر

تا سر زلف تو در دست نسیم افتاده‌ست
 دل سودا زده از غصه دو نیم افتاده‌ست

چشم جادوی تو خود عین سواد سحر است
 لیکن این هست که این نسخه سقیم افتاده‌ست

به سر سبز تو ای سرو که گر خاک شوم
 ناز از سر بنده و سایه برین خاک انداز

می‌ده که نوعروس چمن حد حسن یافت
 کار این زمان ز صنعت دلاله می‌رود

گفتمش: زلف بخون که شکستی؟ گفتا:

حافظ این قصه درازست به قرآن که می‌رس

چو بر شکست صبا زلف عنبر افشانش
 بهر شکسته که پیوست تازه شد جاننش

چو دست بر سر زلفش ز نم به تاب رود
ور آشتی طلبیم با سر عتساب رود

تاب بنفشه میدهد طره مشکسای تو
پرده غنچه میدرد خنده دلگشای تو

به قول مطرب و ساقی برون رفتم گه و بیگه
کز آن راه گران قاصد خبر دشواری آورد

سوز دل بین که ز بس آتش اشکم دل شمع
دوش بر من ز سر مهر چو پروانه بسوخت

آشنایی نه غریبست که دل سوز منست
چون من از خویش برفتم دل بیگانه بسوخت

بیوی نافه ای کا آخر صبا زان طره بکشاید
ز تاب جمع مشکینش چه خون افتاد در دلها

ساقی ار باده ازین دست به جام اندازد
عارفان را همه در شرب مدام اندازد

آن روز شوق ساغر می خرمتم بسوخت
کا آتش ز عکس عارض ساقی در آن گرفت

دیشب به سیل اشک ره خواب میزد
نقشی بیاد خط تو بر آب میزد

روی نگار در نظرم جلوه می نمود
وز دور بوسه بر رخ مهتاب میزد

مگر دیوانه خواهم شد درین سودا که شب تاروز
سخن با ماه میگویم پری در خواب می بینم

هر کو نکاشت مهر و ز خوبی گل نجید
در رهگذار باد نکهبان لاله بود

ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم
از ما بجز حکایت مهر و وفا می رس

جان عشاق سپند رخ خود میدانست
واتش چهره بدین کار بر افروخته بود

تو و طوبسی و ما و قامت یار
فکر هر کس به قدر همت اوست

نیست بر لوح دلم جز الفقامت دوست
چکنم حرف دگر یاد نداد استادم

(شرح ایهامات موجود در این ابیات از حوصله این مقال بیرون است)

تناسب لفظی و معنوی مجموعه قواعد و شرایطی است که رسایی و شیوایی و زیبایی شعر حافظ را تأمین میکند و در واقع هنر انتخاب برجسته ترین و شایسته ترین صورت از میان صورتهای و شکلهای متعدد و نامحدودی که برگزیدن آنها به عنوان رساترین و گوشنوازترین و زیباترین «واژه ها و ترکیبات و ارتباط آهنگی و معنوی آنها» ممکن و محتمل است، تناسب لفظی و معنوی نامیده می شود.

این هنر که از آن به عبارت «تناسب محسوس و معقول و نظم هماهنگی

اجزاء در گل» نیز می‌توان تعبیر کرد تا آن حد اهمیت دارد که مهمترین مسأله در آیین شاعری حافظ بشمار میرود. معیارهای همین هنر است که کلماتی سنگین و نامأنوس و غیر غزلی مانند «موسوس و مستعجل و مهندس و معامل و قلب و لایعقل و ستر و عفاف و کسمه و حکام و لطف کردن» را در گفتار عام و خاص مقبول و جاری میگرداند و از خشونت لطافت و از مهبجوری مأنوسی و از ثقل و نازیبایی لطف و جمال می‌آفریند، و «واو» ی کم قدر و بی‌بها را محور شکوه شعر و وسیله کمال معنی بیت قرار میدهد:

دفتر دانش ما جمله بشوئید به می

که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود

دیدم و آن چشم دل سیه که تو داری

جانب هیچ آشنا نگاه ندارد

و کمال و جمال شعر زیر را به «تقدّم نخوت بر شوکت و مناسبت

نخوت با باد و شوکت با خار» منوط می‌سازد:

شکر ایزد که به اقبال کله گوشه گل

نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد

توجه به همین شیوه و دقائق آن و بخصوص «گوشنوازی و هماهنگی

لفظی و معنوی در حالت انفراد و ترکیب» ترجمه ناپذیری شعر حافظ

را به وضوح نشان میدهد. آیا تصور می‌توان کرد که این ابیات و امثال آنها

به زبانی دیگر قابل ترجمه و اصلاً به زبان فارسی نیز جز با همین هیأت

و کیفیت قابل انشاء باشد؟

زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم
 ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم
 می مخور با همه کس تا نخورم خون جگر
 سر مکش تا نکشد سر بفلک فریادم
 یار بیگانه مشو تا نبری از خویشم
 غم اغیار مخور تا نکنی ناشادم
 رخ بر افروز که فارغ کنی از برگ گلم
 قد بر افراز که از سرو کنی آزادم
 شهره شهر مشو تا نهم سر در کوه
 شور شیرین منما تا نکنی فرهادم

علت اینکه لحن عناد و استهزاء و طنز آلودی گفتار حافظ را نیز در ردیف عناصر اصلی شیوه خاص او بر شمردیم اینست که آشنایی با این لحن یکی از کلیدهای گنجینه اشعار حافظ بشمار میرود و بدون توجه به آن نه تنها از درک بسیاری از لطایف شعر خواجه محروم میشویم بلکه گاهی از دریافتن مقصود و مراد واقعی او باز می مانیم. چه بسا که ناآشنایی با این نکته مایه لغزشهای اساسی در فهم مقاصد و سرچشمه اشتباهات بزرگ در شناخت افکار و عقاید حافظ شده است.

مثلاً استنباط منظور و دیدگاه واقعی حافظ در این دوبیت بی آنکه لحن خاص وی در کل بیت و بخصوص « تو در طریق ادب کوش » و « آفرین بر ... باد » مورد توجه باشد چگونه ممکن است ؟ :

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ

تو در طریق ادب کوش گو گناه من است

پیرما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

در این بیت مشهور که ذکر می‌کنیم هر گاه لحن نیش آلود گوینده در مورد مصراع اول و خصوصاً « عارف سالک » نادیده گرفته بشود مفهوم بیت و ارزش « عارف سالک » و « باده فروش » نامعلوم خواهد ماند بلکه معکوس جلوه خواهد کرد :

سر خدا که عارف سالک به کس نگفت

در حیرت که باده فروش از کجا شنید

عدم توجه به همین شیوه باعث شده است که گروهی (مثل سودی)

غزل مشهور حافظ به مطلع :

آنانکه خاک را به نظر کیمیا کنند

آیا بود که گوشه چشمی بما کنند

را دلیل وسند ارادت حافظ به « شاه نعمت‌الله ولی » بیندارند و در واقع یکی از مسائل اساسی مشرب و مکتب خواجه را کاملاً معکوس جلوه‌گر سازند. ولی هر گاه این بیت را درست بخوانیم و لحن استهزاء و انکاری را که در آن وجود دارد منظور بداریم بیت و غزل را حاکی از انکار در حق شاه نعمت‌الله و تحقیر ادعاها و سالوس و کرامات این « طیبیان مدعی » و در ردیف ابیاتی از این قبیل خواهیم یافت :

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف

هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد

آشنایی با کیفیت « رمزپردازی یا سمبولیسم » در دیوان حافظ مفتاحی

است که بی آن گشودن این گنجینه راز امکان پذیر نیست. حافظ غالباً از رموز و اصطلاحات خاص برای بیان منظور خود استفاده کرده و بسیاری از کلمات و مصطلحات متداول در آثار سایر شعرا نیز در دیوان خواجه مفاهیم اختصاصی و موضوع دارند. منظور ما از این رموز یا اصطلاحات کلماتی از قبیل «آن، علم نظر، باغ نظر، نظر بازی، نظر باز، رند، مذهب رندی، پیر، پیر می فروش، پیرمغان، میخانه، دیرمغان، شراب، امانت، غم، دل، من (کنایه از نوع انسان)، عشق، جام جم، خرقه، زهد، زاهد، صوفی» است که بدون آگاهی از معانی این کلمات و اصطلاحات و آشنایی به وضع خاص آنها دریافتن مفهوم حقیقی اشعار خواجه غیر ممکن می نماید. در بررسی مفاهیم واقعی رموز و مصطلحات حافظ باید به این نکات توجه داشت:

اولاً روش رمز پردازی در دیوان حافظ مرزهای محدود و مشخص کلمات و مصطلحات را پیش رانده به افق ابهام و «ظرفیت نامحدود» پیوسته است.

ثانیاً تأثیر مشرب ملامتی در برداشت ذهنی حافظ از مصطلحات ادبی و عرفانی مؤثر بوده است، و نباید فراموش کرد که این رنگ و بوی «لامتمی گونه» عکس العمل طبیعی روح آزاده و طبع لطیف و دل حساس و آزاده از زمانه حافظ است در برابر تزویرها و خودفروشیهای زاهدان و شیخان و صوفیان و محتسبان ریاکار و مردم آزار نه مربوط به ارتباط رسمی خواجه با مکتب ملامتی. به عبارت روشنتر فساد و انحطاط مفاهیم و مصادیق عناوین و مصطلحات عالیة اخلاقی و دینی و عرفانی در روزگار خواجه موجب شده است که این کلمات مفهوم خود را از دست داده «نام»

مایه «ننگ» و «صلاح و تقوی» حجاب چهره «ریا و دروغ» گردد، و روش حافظ این است که به عنوان عکس العمل و عناد و عصیان معکوس و مخالف آن مفاهیم و اصطلاحات را استعمال و ازاده میکند. بدین ترتیب «زهد و تقوی و صوفی و شیخ و کرامت و خرقه و رند و مغ و ترسا بچه و میخانه و مستی و دردی‌کشی و میفروش و نظر بازی و غیره» در هیأت و شخصیتی جدید و خاص و مخالف مفاهیم سنتی و معهود ظاهر می‌شوند و خواهی بزرگوار به قول خود «در خلاف آمد عادت» کام می‌طلبند ...

مجموع این هنرها و روشهاست که شیوه خاص حافظ نامیده می‌شود و از مثنوی واژه و معنی محدود شاهکاری نامحدود که شعر حافظ نامیده می‌شود به وجود می‌آورد.